



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۱۳

چنان گشتم ز مستی و خرابی  
که خاکی را نمی‌دانم ز آبی

در این خانه نمی‌یابم کسی را  
تو هشیاری، بیا، باشد بیابی

همین دادم که مجلس از تو برپاست  
نمی‌دانم شرابی یا کبابی

به باطن جان جان جان جانی  
به ظاهر آفتاب آفتابی

از آن رو خوش فسونی که مسیحی  
از آن رو دیوسوزی که شهابی

مرا خوش خوی کن، زیرا شرابی  
مرا خوش بوی کن، زیرا گلابی

صبایی، که بخندانی چمن را  
اگر چه تشنگان را تو عذابی

بیا، مستان بی‌حد بین به بازار  
اگر تو محتسب<sup>(۱)</sup> در احتسابی<sup>(۲)</sup>

چو نان خواهان، گهی اندر سؤالی  
چو رنجوران، گهی اندر جوابی

مثال برق، کوتاه خنده تو  
از آن محبوس ظلمات سحابی<sup>(۳)</sup>

درآ در مجلس سلطان باقی  
ببین گردانِ جَفانِ کَالْجَوَابِ\*<sup>(۴)</sup>

تو خوش لعلی ولیکن زیر کانی  
تو بس خوبی ولیکن در نقابی

به سوی شه پری باز سپیدی  
وگر پری به گورستان، غرابی<sup>(۵)</sup>

جوان بختا بزن دستی و میگو  
شبابی یا شبابی یا شبابی

مگو با کس سخن ور سخت گیرد  
بگو وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۵۳

ترک جلدی کن کزین ناواقفی<sup>(۶)</sup>  
لب ببند، الله اَعْلَمُ بِالْحَقِّ<sup>(۷)</sup>

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۸۳

بند گوش او شده هم هوش او  
هوش با حق دار ای مدهوش او

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳

هر چه صورت می وسیلت<sup>(۸)</sup> سازدش  
زان وسیلت بحر دور اندازدش

### مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۸

کیمیایی بود صحبتهای تو  
کم مباد از خانه دل پای تو

تو یکی شاخی بدی از نخل خُلد<sup>(۹)</sup>  
چون گرفتم او مرا تا خُلد بُرد

سیل بود آنکه تنم را در ربود  
برد سیلم تا لب دریای جود<sup>(۱۰)</sup>

من به بوی آب رفتم سوی سیل  
بحر دیدم دُر گرفتم کِیل کِیل<sup>(۱۱)</sup>

طاس<sup>(۱۶)</sup> آوردش که اکنون آب گیر  
گفت: رو شد آبها پیشم حقیر

شربتتی خوردم ز الله اشترتی<sup>(۱۷)</sup>  
تا به محشر تشنگی ناید مرا

آنکه جوی و چشمه‌ها را آب داد  
چشمه‌ای در اندرون من گشاد

این جگر که بود گرم و آبخوار  
گشت پیش همت او، آب، خوار

کافِ کافی آمد او بهر عباد<sup>(۱۸)</sup>  
صدقِ وعدهٔ کهیعیص  
(کاف، ها، یا، عین، صاد)

کافیم بدهم ترا من جمله خیر  
بی‌سبب بی‌واسطهٔ یاری غیر

کافیم بی‌نان ترا سیری دهم  
بی‌سپاه و لشکرت میری دهم

بی‌بهارت نرگس و نسرين دهم  
بی‌کتاب و اوستا تلقین دهم

کافیم بی داروت درمان کنم  
گور را و چاه را میدان کنم

### قرآن کریم، سوره مریم (۱۹) ، آیه ۱

کهیعیص (۱)

حروف کهیعیص (مفتاح)  
حقیقت وعده حق تعالی است.

### در توضیح « کهیعیص »

ک، رمز کافی بودن خدا یا زندگی.  
ه، رمز هدایت زندگی.

ی، رمز ید یا گشاده دستی و فراوانی زندگی.  
 ع، رمز علیم، دانایی زندگی، برعکس جهل من ذهنی.  
 ص، رمز صادق الوعد بودن زندگی- خوش قولی خدا در مقابل دروغین بودن وعده های من ذهنی.

### \* قرآن کریم، سوره سبا (۳۴) ، آیه ۱۳

برای او هر چه می‌خواست از قبیل معابد و تندیسها و ظروف بزرگ به اندازه  
 حوضچه‌ها و دیگ‌های بزرگ و استوار فراهم می‌آوردند. ای خاندان داود  
 شکر بگزارید و حال آنکه فقط اندکی از بندگانم شکر گزارند.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۹۹

مهلت دادن موسی علیه‌السلام فرعون را تا ساحران را جمع کند از مداین

گفت: امر آمد برو مهلت تو را  
 من بجای خود شدم رستی ز ما

او همی‌شد و ازدها اندر عقب  
 چون سگ صیّاد دانا و مُحَبِّ<sup>(۱۵)</sup>

چون سگ صیّاد جنبان کرده دم  
 سنگ را می‌کرد ریگ او زیر سُم

سنگ و آهن را به دم در می‌کشید  
 خرد می‌خایید<sup>(۱۶)</sup> آهن را پدید

در هوا می‌کرد خود بالای برج  
 که هزیمت می‌شد از وی روم و گُرج<sup>(۱۷)</sup>

کفک<sup>(۱۸)</sup> می‌انداخت چون اشتر ز کام  
 قطره‌ای بر هر که زد می‌شد جُدام

رُغ رُغ<sup>(۱۹)</sup> دندان او دل می‌شکست  
 جان شیران سیه می‌شد ز دست

چون به قوم خود رسید آن مجتبی  
 شِدْقِ<sup>(۲۰)</sup> او بگرفت باز او شد عصا

تکیه بر وی کرد و می‌گفت: ای عجب  
پیش ما خورشید و پیش خصم شب

ای عجب چون می‌نبیند این سپاه  
عالمی پر آفتاب چاشتگاه؟

چشم باز و گوش باز و این نکا\*<sup>(۳۱)</sup>  
خیره‌ام در چشم‌بندی خدا

من از ایشان خیره، ایشان هم ز من  
از بهاری خار، ایشان، من سَمَن<sup>(۳۲)</sup>

پیششان بردم بسی جام رَحِیق<sup>(۳۳)</sup>  
سنگ شد آبش به پیش این فریق

دسته گل بستم و بردم به پیش  
هر گلی چون خار گشت و نوش، نیش

آن نصیب جان بی‌خویشان بود  
چونکه با خویشان پیدا کی شود؟

خفته بیدار باید پیش ما  
تا به بیداری ببیند خوابها

دشمن این خواب خوش شد فکر خلق  
تا نخسپد فکرتش بسته ست حلق

حیرتی باید که روید فکر را  
خورده حیرت فکر را و ذکر را

هر که کاملتر بود او در هنر  
او بمعنی پس بصورت پیشتر

راجعون\*\*\* گفت و رجوع این سان بود  
که گله واگردد و خانه رود

چونکه واگردید گله از ورود<sup>(۳۴)</sup>  
پس فتد آن بز که پیش‌آهنگ بود

پیش افتد آن بز لنگ پسین  
أَضْحَكَ الرَّجُعِيُّ 'وُجُوهُ الْعَابِسِينَ

(آن بز لنگ که به گاه رفتن از همه عقبتر می رفت، اینک به هنگام بازگشت پیشاپیش همه می آید. این بازگشت چهره اخم آلود و غمزده آنان را شادمان و خندان میکند.)

از گزافه کی شدند این قوم لنگ؟  
فخر را دادند و بخریدند ننگ؟

پا شکسته میروند این قوم حج  
از حَرَجِ (۲۵) راهی ست پنهان تا فَرَجِ (۲۶)

دل ز دانشها بشستند این فریق  
زانک این دانش نداند آن طریق

دانشی باید که اصلش زآن سر است  
زانکه هر فرعی به اصلش رهبر است

هر پری بر عرض دریا کی پرد؟  
تا لَدُنْ علم لَدُنِّي (۲۷) می برد

پس چرا علمی بیاموزی به مرد  
کش بیاید سینه را زان پاک کرد؟

پس مجو پیشی ازین سر لنگ باش  
وقت واگشتن تو پیشاهنگ باش

أَخْرُونَ السَّابِقُونَ (۲۸) باش ای ظریف (۲۹)  
بر شَجَرِ سابق بود میوه طریف (۳۰)

(ای زیرک و دانا در زمره پسینان بیشتاز قرار بگیر،  
زیرا میوه تر و تازه درخت مقدم بر درخت است.)

گرچه میوه آخر آید در وجود  
اول ست او زانک او مقصود بود

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا'\*\*\*  
تا بگیرد دست تو عِلْمَتْنَا'

(مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست» تا  
«جز آنکه به ما آموختی» دست تو را بگیرد.)

گر درین مکتب ندانی تو هجا<sup>(۳۱)</sup>  
همچو احمد پری از نور ججی<sup>(۳۲)</sup>

گر نباشی نامدار اندر بلاد  
کم نه ای الله اَعْلَمَ بِالْعِبَاد

(اگر در شهر به علم ظاهر نامدار و مشهور نشوی خداوند به حال بندگانش دانایتر است.)

اندر آن ویران که آن معروف نیست  
از برای حفظ گنجینه زری ست

موضع معروف کی بنهند گنج؟  
زین قبل آمد فرج در زیر رنج

خاطر آرد بس شیکال<sup>(۳۳)</sup> اینجا ولیک  
بِسُكُلْدِ اِشْکَالِ<sup>(۳۴)</sup> را اُسْتُورِ<sup>(۳۵)</sup> نیک

هست عشقش آتشی اشکالسوز  
هر خیالی را بروید نور روز

هم از آن سو جو جواب ای مرتضی  
کین سؤال آمد از آن سو مر ترا

گوشه بی گوشه دل، شه رهی ست  
تاب لا شرقی و لا غرب از مهی ست

تو ازین سو و از آن سو چون گدا  
ای گه معنی چه میجویی صدا؟

هم از آن سو جو که وقت درد تو  
می‌شوی در ذکر یا ربی دو تو<sup>(۳۶)</sup>

وقت درد و مرگ از آنسو می‌نمی‌<sup>(۳۷)</sup>  
چونکه دردت رفت، چونی اَعَجَمی؟<sup>(۳۸)</sup>

وقت محنت<sup>(۳۹)</sup> گشته‌ای الله گو  
چونکه محنت رفت، گویی: راه کو؟

این از آن آمد که حق را بی گمان  
هر که بشناسد، بود دایم بر آن

وانکه در عقل و گمان هستش حجاب  
گاه پوشیدست و گه بدریده جیب<sup>(۴۰)</sup>

عقل جزوی گاه چیره، گه نگون  
عقل کلی، ایمن از ریبُ المُنون<sup>(۴۱)</sup>

عقل بفروش و هنر حیرت بخر  
رو به خواری نه بخارا ای پسر

### \*\* قرآن کریم، سوره اعراف (۷) ، آیه ۱۷۹

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا  
وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ  
بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.

#### ترجمه فارسی

همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که بدان نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدان نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که بدان نمی‌شنوند. آنها چون چهارپایانند بلکه گمراه‌ترند، آنان همان غفلت پیشگانند.

### \*\*\* قرآن کریم، سوره بقره (۲) ، آیه ۱۵۶

... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

#### ترجمه فارسی

... ما از خدا پدید شده ایم و به سوی او باز رویم.



### \*\*\*\* قرآن کریم، سوره بقره (۲) ، آیه ۳۲

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا  
عَلَّمْتَنَا ۗ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

#### ترجمه فارسی

فرشتگان گفتند: پاکی تو راست خداوند، ما را دانشی جز آنچه به ما آموخته‌ای نیست،  
که تویی دانای حکیم.

- (۱) محتسب: حساب کننده  
(۲) احتساب: حساب کردن  
(۳) سحاب: ابر  
(۴) جَفَانِ كَالْجَوَابِ: کاسه هایی به بزرگی حوض  
(۵) غراب: زاغ، کلاغ سیاه  
(۶) ناواقفی: معلومات و دانش من ذهنی  
(۷) اللَّهُ أَعْلَمُ بِالْخَفِيِّ: فقط خدا داناست به مسائل پنهان  
(۸) وسیلت: وسیله  
(۹) خُلِدَ: بهشت  
(۱۰) جود: بخشش، کرم  
(۱۱) کیل: پیمانه  
(۱۲) طاس: کاسه  
(۱۳) اللَّهُ اشْتَرَى! اشاره به آیه ۱۱۱ سوره توبه: خداوند همه هم هویت شدگی ها را در ازای بهشت خریده است.  
(۱۴) عباد: بندگان، جمع عبد  
(۱۵) مُحِبٌّ: دوستدار  
(۱۶) می‌خابید: می‌جوید  
(۱۷) كُرَج: اقوام ساکن گرجستان، در بیت فوق رومیان و گرجیان مظهر دلآوری و زورمندی به شمار رفته اند.  
(۱۸) كَفَكَ: کف  
(۱۹) رُغٌ رُغٌ: آواز و صدایی که در وقت خوردن چیزی و یا بر اثر سرما از دندانها برآید.  
(۲۰) شِدْقٌ: کتج لب، گوشه دهان  
(۲۱) نَكَا: هوشیاری، تیزی طبع  
(۲۲) سَمْنٌ: گل یاسمن  
(۲۳) رَحِيقٌ: شراب ناب و خوشبو  
(۲۴) ورود: مصدر فعل وُرِدَ يَرِدُ به معنی وارد شدن به سرچشمه و یا مطلق وارد شدن و حاضر شدن است. در این بیت منظور چراگاه است.  
(۲۵) حَرْجٌ: تنگی، تنگنا  
(۲۶) فَرَجٌ: گشایش  
(۲۷) عِلْمٌ لُدُنِيٌّ: علم الهی  
(۲۸) أَخْرَجُوا السَّابِقُونَ: پسینان پیشتاز  
(۲۹) ظَرِيفٌ: زیرک و دانا، لطیف و خوش نما، نجیب  
(۳۰) طَرِيفٌ: تر و تازه  
(۳۱) هَجَى: هجی کردن  
(۳۲) جَجَى: عقل، جمع آن أَحْجَاءُ  
(۳۳) شِكَاكٌ: مخفف إشکال عربی به معنی دشواری  
(۳۴) إِشْكَالٌ: از کلمه عربی شِکَال به معنی پای بند ستور  
(۳۵) أَسْتَوْرٌ: ستور، اسب  
(۳۶) دُو تَوٌ: خمیده، دولا  
(۳۷) می‌نمی: از نمیدن به معنی میل کردن، توجه نمودن  
(۳۸) أَعْجَمِيٌّ: بی تدبیر و بیچاره  
(۳۹) مَحْنَتٌ: رنج، بلا  
(۴۰) حَبِيبٌ: گریبان، یقه  
(۴۱) زَيْبٌ النَّوْنُ: حوادث ناگوار